

شهر داریها و سیاست «پول بده و بساز»

نوشته مهندس محمود پورشریازی

من نه پیمانکار هستم و نه بساز و بفروش، با این وجود برای اولین بار مجبور شدم بخاطر دریافت یک استعلام به یکی از مناطق شهرداری مراجعه کنم.

با خواندن اخبار و مطالب روزنامه‌ها، و شنیدن روایاتی از دوستان و آشنایان بر این نکته آگاه بودم که شهردار فعلی تهران پس از منصوب شدن به این مقام اقدامات و اعمال بی‌پروا و بحث‌برانگیز زیادی کرده است. مثلاً بی‌محابا از مردمی که قصد ایجاد ساختمان داشته‌اند بدون داشتن مجوز قانونی مبالغ زیادی تحت عنوان خودداری دریافت کرده، از شرکتها برای شهرداری پاترول و پیکان مجانی گرفته، پلهای جلوی مغازه‌ها را که از قبل از انقلاب وجود داشته تخریب می‌کرده و به صاحبان آنها می‌گفته اگر می‌خواهید پل بسازید، باید به شهرداری پول بدهید.

بخاطر دارم یک روز در آغاز کار، شهردار تصمیم گرفت که رنگ کرکره‌های مغازه‌های یک منطقه قرمز، منطقه دیگر سبز، منطقه سوم زرد و منطقه چهارم رنگی دیگر داشته باشد. همین اقدام به رواج بازار شایعات دامن زد که هنوز هم به گونه‌های مختلف ادامه دارد. یک عده که خوش‌بین و اهل تفکر هستند، گفتند که شهردار دست به یک کار اقتصادی زده است - چون در نظر آنان یکنواخت کردن رنگ در مغازه‌های یک منطقه، آنهم با رنگهای مختلف زمخت عملی غیرمقول بود - و بدین طریق بطور مستقیم به فروش رنگ و تولید آن و بطور غیرمستقیم به سایر قیمت‌های تولیدی و خدماتی اقتصاد ملی کمک کرده است!

اما پدینان و شیعه‌سازان که در این کشور همیشه منتظر فرصت هستند تا شاید پراکنی کنند، پروژه رنگ‌آمیزی در مغازه‌ها را امری ساده تلقی نکردند و گفتند که باید پشت پرده کارهایی شده باشد. یا شهرداری در کارخانه‌های رنگ‌سازی شراکت دارد، و یا کارخانه‌های رنگ سازی در شهرداریها صاحب نفوذ هستند.

هنوز رنگ تازه درهای مغازه‌ها خشک نشده بود که شهردار لشکری از مأموران شهرداری را بسیج کرد و چنان آرایش رزمی به آنان داد که بعضاً موجب تعجب و تحسین نیروهای انتظامی شد. این بسیج نیرو در

شهرداری اعتماد به نفس زیادی ایجاد کرد، بخصوص که گفته می‌شد آقای شهردار مورد حمایت کامل مقامات «بالا» نیز هست.

در همین اوان شهرداری جلو بعضی دکانها دیوار بتونی کشید و تا مبالغی را که خود به عنوان جریمه اعلام کرده بود نگرفت، دیوارهای بتونی را برنچید و اجازه کسب رزق و روزی به صاحبان دکانها نداد. با تکیه به همین نیروها بود که شهردار در یک «دوئل سیاسی» بر وزیر جدید الانصاب کشور هم که اعلام کرده بود جلوی خودسری شهرداریها را می‌گیرد، پیروز شد.

این موفقیتها موجب شد که فکر بکر جدیدی به میخذه شهردار خطور کند و دست به اقدامی بزند که در گذشته فقط حکام مطلق‌المنان جرات انجامش را داشتند. شهردار تصمیم گرفت که سبزه میدان را که مدخل بازار بزرگ تهران است، خراب کند و در آنجا روی زمین، و یا در اعماق آن پاساژ و پارکینگ بسازد و به قیمت‌های دلخواه بفروشد و یا اجاره دهد.

کسبه و تجار بازار زیان به اعتراض گشودند، امضا جمع کردند و طورمار نوشتند، اما افاقه نکرد و مؤثر واقع نشد. رئیس میراث فرهنگی اعلام کرد که «سبزه میدان» جزء آثار فرهنگی محسوب می‌شود و تخریب آن ناپودی آثار ملی است. تنها کسانی که به حرفهای او گوش نکردند، مقامات شهرداری بودند. هرچه روزنامه‌نگاران و مفسرین مطبوعات بطور مستقیم یا با کنایه و طنز معترض شدند، مورد عنایت قرار نگرفت. این پروژه نان و آبدار داشت به قیمت ناپودی یک میراث ملی اجرا می‌شد که یک عده دلسوز نزد بالاترین مقام کشور متضرع شدند و دستور ایشان به خاتمه داد.

از آنجا که شهرداری تهران همیشه الگوی سایر شهرداریهای کشور است، در بعضی از شهرها، شهرداریها با پیروی از سرشد خود در تهران، دست به اعمال مشعشانه تری زدند: از جمله در هشتگرد شهردار دستور داد مأموران هرگونه پله‌ای را که در پیاده‌روها، جلوی دکانی یا ساختمانی وجود دارد خراب کنند. در یکی از ساختمانهای شهر که نیروهای انتظامی مستقر بودند و چند پله داشت، شهردار با مأموران خود برای خراب کردن پله‌ها حتی آماده رودر رونی با مدافعان شده بود و اگر درایت و هوشیاری مقامات فرمانداری نبود، زد و خوردی بین افراد دولتی در می‌گرفت که نتیجه‌اش را خدا

می‌داند.

انتشار روزنامه‌های رنگی و مدرن با قیمتی بسیار نازل، و با استفاده از گروهی از روزنامه‌نگاران حرفه‌ای و قدیمی که جز در مقابل حقوق‌های کلان و مزایای ویژه قدم به میدان نمی‌گذارند، آنهم با تیراژی که در همان آغاز بیش از تیراژ دو روزنامه مهم عصر بود، قدرت شهردار را کامل کرد. شهرداری دولت کوچکی شدن در داخل، بلکه در حاشیه دولت. از دولت برای روزنامه‌اش مبالغ کلانی سوسید گرفته و علاوه بر درآمدهای بی‌حساب و کتاب خود، از وزارت کشور هم برای کارهای عمرانی کمکهای زیادی دریافت می‌کند.

پول، پول و باز هم پول

شهردار تهران از همان آغاز کارهایی کرد که خورد و کلان انگشت به دهان ماندند، کارهایی که جای بحث و گفتگو داشته دارد. این کارها را مردم هر یک به نحوی تعبیر می‌کنند. مثلاً عده‌ای می‌پرسند، آیا لازم است در شهری که چند روزنامه دارد، شهردار دست به انتشار روزنامه‌ای بزند که سرپا ماندنش مستلزم خرج میلیاردها تومان پول است؟ آیا در قانون شهرداریها، انتشار روزنامه نیز جزء وظایف شهرداری است؟

بک کار بکر دیگر آقای شهردار دعوت از تمام مأموران، کارمندان و رفتگران شهرداری به افطاری در بهترین و گرانترین هتل‌های شهر بود، که هنوز هم گویا ادامه دارد. در آنوقت شهرداری دعوت از افرادش را اینگونه توجیه می‌کرد: «افرادی که هر روز به هتل‌های لوکس و گران قیمت می‌آیند و زباله‌های آنجا را می‌برند و خیابانهای اطرافش را تمیز می‌کنند، باید حداقل یکبار هم که شده در آنجا غذا بخورند». یکی از مأموران شهرداری به دوستانش گفته است: بهتر نیست این پولی را که شهرداری برای شام یک شب ما خرج می‌کند، به خود ما بدهد، تا با آن بتوانیم اندکی از لنگی‌های خانواده‌هایمان را جبران کنیم؟

ایجاد شرکت‌های متعدد در کنار شهرداری، اجرای پروژه‌های بی‌سرنجامی نظیر اتوبوس برقی، ساخت فرهنگسراهای گران قیمتی که مابه تفاخر اقلیتی و موجب حسرت اکثریتی است و... و بسیار کارها و شاهکارهای دیگر را در این چند ساله همه شامد بوده‌اند.

اینها نکاتی است منفی و بر علیه شهردار، اما کسانی هم هستند که از اقدامات و جدیتهای شهردار- نظیر گل‌کاریها، ایجاد پارکها، آسفالت خیلی از خیابانها، اتمام اتوبانها در شمال و جنوب شهر و اتصال آنها به هم- به وجد آمده‌اند و از وی دفاع جانانه می‌کنند و در ناصیه‌اش ترقیات بیشتری را می‌خوانند.

شهردار فعلی ما از همان آغاز کارش تغییرات و تحولاتی نیز در مناطق و نواحی شهرداری ایجاد کرد؛ دستور داد مناطق مجهز به کامپیوتر شوند، دست دلان از امور شهرداری قطع شود، هرکس که به ادارات شهرداری مراجعه می‌کند حق ورود به پشت «پیش‌خوان» نداشته باشد. اگر عوارض نوسازی را که شهرداری رأساً تعیین می‌کند پردازد و یا اگر خلاف ساختمانیش را از بین ببرد و یا جریمه آنرا پردازد،

و نبود برنامه‌های کامل و دقیق و سنجیده برای توسعه شهر تهران از طرف دیگر، این شهر که حتی قبل از انقلاب هویت خود را از دست داده بود و بناهای تاریخی‌اش را نابود کرده بودند، حالا با سرعت بیشتری به سری «بی‌نظمی معماری» می‌رود. یک کوچه را در یک منطقه از شهر در نظر بگیرید: در این کوچه خانه دو طبقه در کنار خانه پنج طبقه قرار دارد و در کنار این خانه پنج طبقه، خانه‌ای یک طبقه قرار گرفته است.

یک سؤال اساسی این است که اصولاً تراکم طبق چه ضوابطی تعیین می‌شود و مفهوم آن چیست؟ اینکه ما مرتب یک خانه دو طبقه را در هم بگوییم و سرمایه‌ای را نابود کنیم و بعد یک خانه چهار طبقه به جای آن بسازیم و به دو برابر قیمت خانه قبلی بفروشیم؟ بهای نابود شدن سرمایه را یعنی تخریب دو طبقه و افزایش قیمت را با تمام

مردم گاو شیرده‌ای شده‌اند که بدون خوردن غذای کافی، شهرداری و وزارتخانه‌ها آنها را می‌دوشند

کارش را سریع انجام دهند.

به علاوه، شهرداری توسط مهندسين مستخدم خود به شهروندانی که مایل باشند، خدمات تهیه نقشه و نظارت و غیره عرضه می‌کند (می‌فروشد). به تازگی شهرداری نیز دست به خصوصی‌سازی زده و یک شرکت خصوصی متشکل از مهندسين و کارشناسان خود را برای نظارت بر مراحل احداث ساختمان و صدور پایان کار و غیره تشکیل داده است.

با تمام دفاعیاتی که برای توجیه اعمال و اقدامات شهرداری می‌شود، و علیرغم تحسین و تمجیدهایی که درباره کارهای انجام شده توسط شهردار می‌شویم، دو مسأله اساسی و حیاتی را که از روش‌های اجرایی شهرداری ناشی شده است نمی‌توانیم نادیده بگیریم:

۱- باپول دادن به شهرداری یا به اصطلاح محترمانه‌تر، «پرداخت عوارض» یا «خودیاری»، یا «مشارکت»، یا «پذیره» می‌توان طبقات یک واحد مسکونی یا تجاری را به هر میزان افزایش داد، برج ساخت و برای اضافه تراکم مبالغی طبق قرارداد. واریز کرد. این مبالغ را شهرداری معین می‌کند و قرارداد می‌بندد. ضابطه و مقرراتی در مورد این پرداختها وجود ندارد. این بی‌ضابطه‌ای از یک طرف موجب نارضایتی شهروندان می‌شود و از سوی دیگر زمینه را برای اختلاس افسراد مستعد در مناطق و ادارات مختلف شهرداری فراهم می‌سازد. نمونه آن، انتشار خبر کشف شبکه اختلاس در شهرداری منطقه ده بود که منجر به بازداشت شهردار منطقه و چند نفر از مسئولین شد.

۲- به دنبال سیاست «پول بده و بساز» از یک طرف،

بر هزینه سنگین دیوارکشی، باید مبلغ کلانی هم به بخشداری پرداخت کند، آنهم بدون امکان دریافت هیچگونه وامی از بانکها.

البته این سؤال به ذهن متبادر می‌شود که پس مخارج شهرداریها، بخشداریها و هداریها از چه محلی باید تأمین شود؟ در اینجا باید به دنبال منابع مالی دیگری گشت و منابع مالی را جایجا کرد.

یکی از این منابع سرشار که شهرداریها و دولت بدان توجه نمی‌کنند، خانه‌ها و ویلاهای گران قیمتی است که در شهرها وجود دارد و اصلاً مالیاتی به عنوان منبع ثروت و دارائی بر آنها وضع نمی‌شود. صاحبان این ویلاها و کاخ‌ها تنها یک عوارض نوسازی می‌پردازند که فوق‌العاده ناچیز است.

در سولیس صاحب هر خانه، ویلا و آپارتمان سه نوع مالیات می‌پردازد، یک نوع مالیات به شهرداری، یک نوع مالیات به کانتون (ایالت) و مالیات سوم را به دولت مرکزی پرداخت می‌کند. برای حفظ عدالت مالیاتی میزان مالیاتها بستگی به قیمت ملک دارد، و میزان سه نوع مالیات هم یکسان نیست و هر یک توجیه مالیاتی جداگانه دارد.

توریستهاییکه به شهرهای آلمان (خصوصاً بخش غربی آن) سفر می‌کنند، همه متعجب می‌شوند که چگونه نمای ساختمانها (فاساد) تمیز و تازه نقاشی شده است. این علاقه صاحبان منازل یا مغازه‌ها از آنجا ناشی می‌شود که علاوه بر اینکه جهت رنگ زدن نمای ساختمانها، بانکها فوراً وام می‌دهند، اداره دارائی نیز قبول می‌کند که مخارج رنگ زدن جزه هزینه‌های صاحب ملک محسوب شده و از میزان مالیات سالیانه او کسر شود.

باری، بگذریم و از حاشیه به متن باز گردیم... همانطور که در ابتدا نوشتم برای گرفتن یک استعلام درباره اینکه آیا آپارتمان فکستی من در مسیر طرحی قرار دارد یا خیر، ناگزیر از مراجعه به شهرداری منطقه شدم. محاسبه و پرداخت عوارض نوسازی، حتی برای سالی که به نیمه نرسیده سریعاً انجام شد و جمعاً بیش از دو ساعت بطول نیانجامید. کارمندان جوان و مهندسين مرتب و مؤدب در کارهایشان دقیق و سریع بودند. شاید به این دلیل که اینجا پول می‌گرفتند!

مشکلات در طبقه تختانی که قسمت شهرسازی در آن قرار داشت جمع شده بود. در این سالن با شیشه‌های قطور (شاید هم ضد گلوله!) بین کارمندان و شهروندان دیوار غیرقابل نفوذی کشیده‌اند که رسوخ به آن طرف از محالات است! حدود ده سوراخ نیم‌دایره برای رد اسناد، و چند سوراخ کوچک برای انتقال اصوات هنگام حرف زدن بین مراجعین و کارمندان در شیشه‌ها تعبیه شده است. روی بعضی از سوراخها تابلوهای کوچک برنجی با شماره و کلماتی نظیر «پرداخت عوارضهای (D) خلاف‌کاری»، «رئیس صدور پروانه و تشکیل پرونده»،

هزینه‌های جنبی) چه کسی می‌پردازد؟ غیر از شهروندان تهرانی و یا افرادی که قصد خرید آپارتمانی دارند؟

سیاست «خودیاری ستانی» و «پول بده و بساز» در شهرداری و انواع پرداختی‌ها در وزارتخانه‌ها متأسفانه فرهنگی را به وجود آورده که اصول مسلم مربوط به اهداف نهادهای دولتی و وظایف مشخص سازمانها و وزارتخانه‌ها را بهم ریخته است و مردم را به مثابه گاو می‌دوشد که بدون دادن خوراک کافی، همه، به انواع مختلف آن را می‌دوشند. برای مثال، اگر فردی بخواهد خانه‌اش را خراب کند و خانه جدیدی بسازد، علاوه بر اجازه و تأیید نقشه‌اش باید مبالغی که بستگی به موقعیت و قیمت زمین آن خانه دارد، ولی معلوم نیست براساس چه ضوابطی تعیین شده است، به شهرداری برای صدور پروانه پردازد.

حال مقایسه کنیم که در کشورهای اروپایی شهرداری برای این قبیل امور نه تنها پولی دریافت نمی‌کند، بلکه بانکها در صورت ضرورت تا صد در صد هزینه ساختمان را تأمین مالی می‌کنند تا بدین وسیله به شهروندان برای رفع مشکل مسکن آنها کمک شده باشد.

مالیات را باید کاخ‌نشینان بپردازند نه کوخ‌نشینان

اصل «پول بده و بعد بساز» در تمام شهرها و حتی روستاها حاکم است. اگر به دهات بروید و ملاحظه نمائید که دیوار اکثر باغات یا خانه‌ها مخروبه شده و صاحب ملک اقدامی نمی‌کند، به خاطر آنست که علاوه

«معاونت فنی» نصب شده است. بعضی سوراخها هم نه شماره دارند و نه تابلویی! این دیوار شیشه‌ای انسان را به یاد خیلی جاها می‌اندازد، جاهانی مثل شعبه‌های بانکها در زمان جنگ و زندانهای شدیداً محافظت شده در کشورهای خارجی که ملاقات کننده نمی‌تواند به آسانی با زندانی صحبت کند. این دیوار شیشه‌ای نمادی است از حائلی که بین شهروندان و مجریان وجود دارد و در عمل همان حقیقتی را به نمایش می‌گذارد که وجود دارد. یک طرف آمرین هستند که خود مقررات را می‌نویسند و ضوابط را تعیین می‌کنند، و طرف دیگر افرادی مطیع که اگر بخواهند اعتراض کنند یا «از کوره در روند»، حسابشان با کرام‌الکاتبین است!

تو، تو، با این آقا صحبت می‌کرد که در دادگاههای نظامی نیز رئیس دادگاه با منم محکوم به اعدام اینگونه سخن نمی‌گوید. من که در سن و سال پدر این خانم هستم با خنده به او گفتم رسم اینست شما که آنطرف شیشه هستید به ما که اینطرف قرار داریم، تو، خطاب کنید! با تکبر تگاهی به من افکند و گفت «من تو تکفتم»، یک به صفر به نفع او! البته بعد از چند روز دوندگی در شهرداری متوجه شدم که تمام آن طرف شیشه‌ای‌ها، به اینطرفی‌ها، تو، تو، خطاب می‌کنند.

این «تو، تو» صحبت کردن آن طرفی‌ها از روی بی‌ادبی یا فقدان تربیت خانوادگی یا آموزش دبیرستانی و دانشگاهی نیست. این «تو، تو» خطاب کردن بر اساس

در شهرداری «تو، تو» خطاب کردن ارباب رجوع یک اصل مسلم روانشناسی اداری است

وقتی وارد سالن شدم و انبوه جمعیت را دیدم که در چندین صف جلوی سوراخها ایستاده‌اند، ساعت یازده صبح بود. با خود گفتم چون دیر است و امروز نوبت به من نمی‌رسد، باید فردا اول وقت مراجعه کنم.

روز بعد سر ساعت هشت صبح مراجعه کردم، چند نفر مراجعه کننده قبل از من آمده بودند، اما از حدود بیست کارمند، هنوز سه یا چهار نفر بیشتر نیامده بودند. تا ساعت هشت و نیم شاید ده نفری آمدند و شروع به پاسخگویی از طریق سوراخها کردند.

روی هیچ تابلویی مشخص نشده بود که برای دریافت استعلام باید به چه باجه‌ای مراجعه کرد. بعد از سؤالات زیاد از مردم و مسئولین، معلوم شد که باید به فلان باجه مراجعه کنم. به آن جا رفتم و در صف ایستادم. وقتی نوبت رسید کارمند مربوطه کپی سند ملک را از من خواست، بعد در کامپیوترش جستجو کرد و شماره‌ای را به من داد و گفت برو باجه بایگانی و پرونده را بگیر. وقتی به این باجه رسیدم با صف طولی مواجه شدم. حدود یکساعت معطل ماندم تا نوبت به من رسید؛ شماره را دادم، کارمند گفت صبر کن، بعد چند قدمی به طرف راست رفت. در آنجا سوراخ دیگری بود به ابعاد حدود نیم‌متر در هشتاد سانتیمتر و به ارتفاع یک متر متصل به یک اطاق بزرگ که پرونده‌ها در آنجا بایگانی می‌شود. شماره را تحویل کارمندی که دستش را از سوراخ بیرون آورده بود، داد.

در کنار همین باجه سوراخ دیگری بود که در آن طرف یک دختر خانم بیست و چند ساله دیلمه نشسته بود و در این طرف یک مرد موقر و متین که شاید پزشک بود یا سرمهندس یک کارگاه بزرگ، و البته می‌توانست رئیس یک شرکت خصوصی هم باشد. خانم آنطرف شیشه طوری

کارمند گفت: ما باید «پرونده مادر» را پیدا کنیم. به او گفتم: شما می‌دانید این ملک کجا قرار گرفته است، از طرف دیگر طرحهای توسعه و تخریب ساختمانها را هم خودتان دارید، روی نقشه‌تان نگاه کنید که آیا آپارتمان فکسنی من در طرح هست یا خیر. از این ساده‌تر نمی‌شود. او گفت: بدون پرونده آپارتمان یا پرونده مادر هیچ کارشناسی استعلام نمی‌دهد، مگر رئیس قسمت بنویسد و او هم نمی‌نویسد! برو و دو روز دیگر بیا شاید پرونده مادر پیدا شود. فعلاً نمی‌توانیم پیدا کنیم.

دو روز بعد که مراجعه کردم بار دیگر شماره‌ای به دستم دادند، آن را به باجه‌ای بردم، شماره دیگری پشت همان ورقه نوشتند، آنرا به باجه بعدی بردم، گفتند صبر کن تا مسئول این باجه بیاید، پرونده پیش اوست. بعد از نیم ساعت کارمند مربوطه آمد. استعلام و فتوکپی سند را به وی دادم. او رفت پشت کامپیوترش و بعد از چند دقیقه یک «پیرنت» کامپیوتری به دستم داد که نام دیگری جز اسم من روی آن وجود داشت و در متنش نوشته شده بود که بابت خلاف پارکینگ مثلاً پنج میلیون تومان، خلافی ساختمان سه و نیم میلیون تومان و... جمعاً باید مبلغ کلانی پرداخت شود، مقابل بعضی ارقام هم نوشته شده بود «تقسیم شده است». کارمند مذکور بدون اینکه

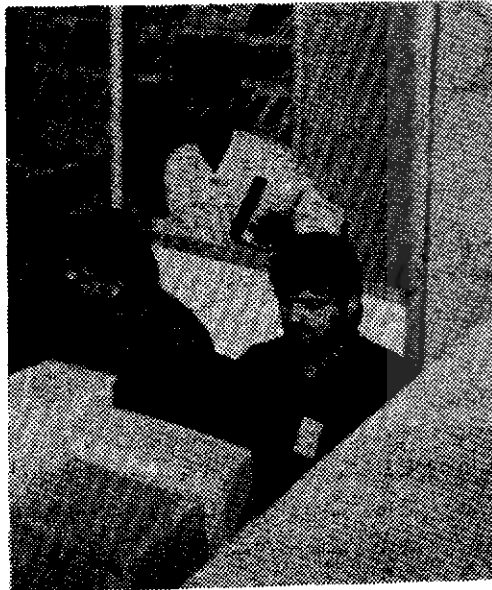
یک شناخت روانشناسانه است و از آغاز ارتباط، به تسلط آن طرفی‌ها بر این طرفی‌ها کمک می‌کند و آنان را طلبکار می‌سازد. آنان هستند که چیزی را «لطف» می‌کنند و این طرفی‌ها باید «دست دراز» کنند و تقاضای «لطف» و محبت بکنند. این طرز صحبت مختص کارکنان شهرداری نیست، در تمام ادارات ما رایج است، و جالب اینکه در کشورهای جهان سوم نیز اینگونه رفتار و برخورد بین مأموران دولت و شهروندان زیاد دیده می‌شود.

وقتی پرونده مادر گم می‌شود

بعد از نیم ساعت خانمی که پرونده‌ای در دست داشت از پشت شیشه به من اشاره کرد برو به همان باجه‌ای که در اول مراجعه کرده‌ای. باز در صف انتظار قرار گرفتم. وقتی نوبت رسید کارمند مربوطه گفت برو و روز یکشنبه، یعنی چهار روز بعد مراجعه کن.

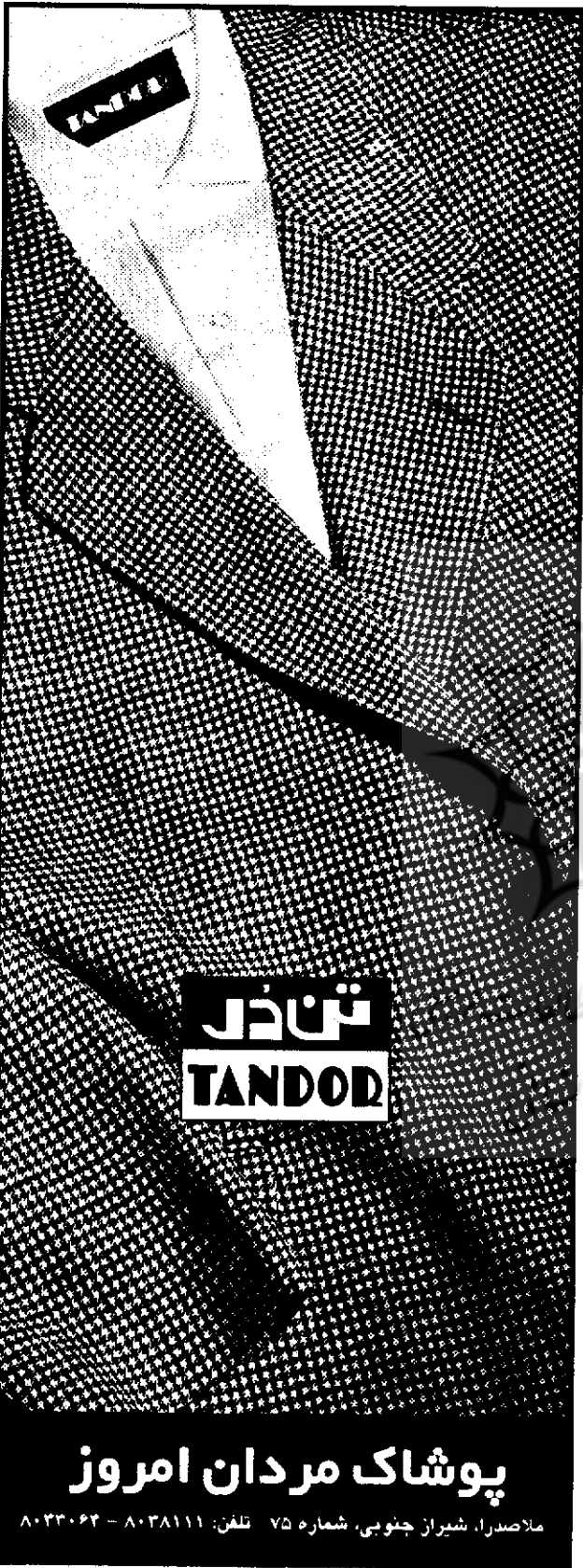
روز یکشنبه، قبل از ساعت هشت مراجعه کردم، کارمندی با پرونده‌ای آمد و گفت این پرونده تو نیست و بعد شماره دیگری را از سند مالکیت استخراج کرد، به من داد و حواله‌ام کرد

به بایگانی. بعد از ساعتها معطلی چند پرونده را از بایگانی آوردند. آنها نیز پرونده آپارتمان متعلق به من نبود. به یکی از کارکنان گفتم که در طبقه فوقانی همین ساختمان که عوارض نوسازی وصول می‌کنند پرونده وجود دارد، با حالت خاصی گفت آنجا نوسازی و این جا شهرسازی است، به هم ربطی ندارند، همانطور که هیچ رابطه‌ای بین جزیره «برمودا» و جمهوری تازه استقلال یافته «قرقیزستان» وجود ندارد!



به اسم نگاه کند به من گفت اول این مبلغ را بپرداز، بعد بیا تا کارت را بگیری کنم. گفتم این «پیرنت» ربطی به من ندارد و آپارتمان من پارکینگ ندارد و الخ... آنگاه وی گفت پس دیگر به من مربوط نیست و رفت. منم با خستگی برگشتم سرکار خودم تا روزی دیگر جهت تعقیب پرونده بروم.

روز دیگر که برای تعقیب پرونده مراجعه کردم، وضع فرق داشت، گفتند از ساعت نه شهردار منطقه خودش می‌آید و افرادی که شکایتی دارند، می‌توانند



هستند. این وضع مشخص شهرداری نیست، در مخابرات وضع بدتر است، در وزارت دارائی همین طور. اگر دوستی یا آشنائی داشتید، شاید کارنان زودتر انجام شود و الا باید بروید، خسوسرد باشید و عصبانی هم نشوید.

اگر مردم خودشان شهردار را انتخاب کرده بودند و شهردار می‌دانست بعد از مدتی (مثلاً چهار یا پنج سال) باید جوابگویی مردم باشد و گرنه دیگر او را انتخاب نمی‌کنند، تمام هم و غم خود را مصروف جلب رضایت شهروندان می‌کرد و به فکر انتشار روزنامه و ایجاد فروشگاه رفاہ و یا اجرای طرح نواب نمی‌افتاد!

●●●●

عده‌ای از «آن طرفی‌ها»، یعنی مدیران و تصمیم‌گیرندگان، افراد جوان یا میانسالی هستند که در دوران قبل از انقلاب و انقلاب، یا کودک بوده‌اند و یا نوجوان.

اینها با سیستم و نظام اداری رژیم گذشته آشنائی ندارند و لذا نمی‌توانند بین رفتار خود با رفتار هم‌تایان خویش در آن رژیم مقایسه‌ای انجام دهند و درس عبرتی بگیرند.

پیشنهاد می‌کنم به این گروه از «آن طرفی‌ها» تکلیف شود تاریخ را بخوانند. نه تاریخ دنیای کهن و یا حتی صد سال پیش را، بلکه تاریخ پنج - شش دهه اخیر را.

شاید خواندن تاریخ به ایشان درس عبرتی بیاموزد و مجبورشان کند رفتار خود را با «این طرفی‌ها» مورد تجدید نظر قرار دهند.



برای حل معضلاتشان به وی مراجعه کنند، البته باید قبلاً درخواست بنویسند بعد مشمول مزایای «بارعام» می‌شوند! برای اولین بار یک در شیشه‌ای نیمه‌باز شده بود و زمینه برقراری رابطه‌ای بین آن طرفی‌ها و این طرفی‌ها فراهم شده بود.

شهردار منطقه با هیئتی مشابه هیئت «حاکم بغداد» پشت میزی جلوس کرده بود؛ یکی از «این طرفی‌ها» جلوی او روی صندلی نشسته بود و چند نفر هم روی میبل طرف راستش. وقتی یک نفر خارج می‌شد فرد دیگر می‌توانست وارد شود. بعضی‌ها مراجعه می‌کردند و درخواست داشتند که در عوارض تعیین شده تخفیفی بدهد. و او نیز حاتم‌طائی‌وار در صد کمی را تخفیف می‌داد. در یک مورد حتی اجازه داد که عوارض صدور پروانه کلابه حساب یک انجمن خیریه منظور شود. و من فکر کردم حالا که ایشان چنین قدرتی دارد، شاید بهتر بود اجازه می‌داد این پول به حساب پناهندگان سومالیایی واریز شود!

یک صاحب منصب که خودش جزو آن طرفی‌هاست و وقتی پشت میز ریاستش می‌نشیند دست کمی از همین شهردار منطقه ندارد. و با همه، غیر از بالادستی‌ها، و توتو، صحبت می‌کند، مقابل شهردار منطقه همچون دانش‌آموز سال دوم دبستان در برابر رئیس مدرسه نشسته بود و درخواستش را با حالت عجزی آمیخته با خجالت مطرح می‌کرد!

یکی از مراجعین که خیر نداشت شهردار در سالن جلوس کرده، با عصبانیت فریاد کشید که «درست چه روز است که به دنبال کلام هستم، و هنوز هم درست نشده است». جمله‌اش تمام نشده بود که آن طرفی‌ها ساکتش کردند و نگذاشتند کار به جاهای باریک بگشود.

پس از اینکه دیدم پرونده مادر پیدا نمی‌شود، نامه درخواستی خطاب به شهردار منطقه با عنوان «پرونده مادر گم شده»، نوشتم و درخواست ملاقات کردم. اما قبل از اینکه نامه را برای ثبت به دفتر شهردار بدهم، به یکی از مهندسین مسئول نشان دادم، وی پرسید کار شما چیست؟ (اول بار بود که به جای تو، شما خطاب می‌شدم!)، گفتم دریافت یک استعلام... و مدت دو هفته است درگیرش هستم. گفتم نیم‌ساعت به من فرصت بدهید... وی رفت و پرونده‌ای را که پیدا نمی‌شد، آنهم پرونده مادر، در عرض چند دقیقه یافت و به من گفت صبر می‌کنید تا جواب استعلام حاضر شود یا روز دیگر مراجعه می‌کنید؟ جواب دادم صبر می‌کنم... در ظرف کمتر از یک ساعت نامه حاضر شد!!

آنچه در این شهرداری نبود، سیستم بود، نظم و دلسوزی بود. این طرفی‌ها «ارباب رجوع» نیستند، «اصحاب رجوع» هم نیستند، بلکه «نوکران رجوع»